

شهید مطهری، شهید مطهر

آنچه که مربوط به حکمت مطهر شهید مرتضی مطهری است و همه ما باید راهی این راه باشیم و این راه برای همه ما باز است، عبارت از این است که ما چه حوزوی باشیم چه دانشگاهی باید این اصول و این فصول را رعایت کنیم که چه بخوانیم، چه جور بخوانیم و با چه دل مایه ای سفر کنیم. این سه فصل و سه اصل را شهید آیت الله مطهری به خوبی پشت سر گذاشت. چون او شاگرد اسلام بود. وجود مبارک پیامبر و همچنین امام صادق (ع) ضمن این که به فراگیری علم و دانش دعوت کرده اند و فرمودند طلب علم فریضه است؛ به ما فرمودند چه بخوانید. هم گفته اند عالم بشوید، هم گفته اند چه بخوانید. از رسول گرامی و از امام صادق رسیده است: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ عَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ»؛^۱ یک بخشی از علوم مربوط به اصول دین، به جهان بینی الهی و مانند آن است. یک بخشی از علوم مربوط به فقه و اصول است. یک بخشی از علوم مربوط به اخلاق است. بخش های دیگر زیر مجموعه همین سه علم مندرج است. اگر علم فقه شد، همه مطالب را به همراه دارد. وجود مبارک امیرمؤمنان علی بن ابیطالب (ع) و دیگر ائمه علیهم السلام فرمودند: «مَنْ اتَّجَرَ بِغَيْرِ عِلْمٍ ارْتَضَمَ فِي الرَّبِّاءِ ثُمَّ ارْتَضَمَ»^۲؛ اگر کسی وارد حوزه تجارت بشود ولی، فقیه نباشد به دام ربا می افتد.

این سخن به عنوان تمثیل است و نه تعیین؛ یعنی اگر کسی وارد حوزه های دیگر هم بشود و از فقه

^۱. الکافی، ج ۱، ص ۳۲

^۲. الکافی، ج ۵، ص ۱۵۴

آگاه نباشد، همین هول افتادن به چالش و چاله را دارد. اگر کسی بدون آگاهی به مسائل فقهی وارد تجارت بشود، گرفتار ربا خواهد شد. می توان گفت: «من ساس بغیر فقه فاقد ارتطم، من اجتماع بغیر علم فقد ارتطم»؛ اگر کسی بدون یادگیری دانش فقه، وارد حوزه هنر شد در چاله و چالش می افتد وارد سیاست شد بدون فقه به گودال می رود. وارد مسائل اجتماعی شد به غیر فقه به چاله می افتد. این جزو جوامع الکلم است و مخصوص پیغمبر نیست. ائمه هم که به منزله جان پیغمبرند همین مطلب را دارند. ابن میثم بحرانی در جلد اول شرح نهج البلاغه از وجود مبارک پیامبر (ص) نقل می کند که به امیرمؤمنان (ع) فرمودند که ای علی؛ کلمات جامع علم را خدا به ما داد^۱ که انا اعطیناک الکوثر بر او منطبق است، به تو علی بن ابیطالب هم داده است. کسی که دارای جوامع الکلم است، حرفش حرف گوشه ای، زاویه ای، خصوصی، فردی، گذرا و مقطعی نیست. اگر امیرمؤمنان (ع) فرمود تجارت بی فقه با چاله و چالش همراه است، سیاست همین طور است، هنر همین طور است، صدا و سیما همین طور است، گویندگی همینطور است، نویسندگی همینطور است، نوازندگی همین طور است. هیچ کاری بدون فقه نخواهد بود وگرنه خدای نکرده گودال هست و چاله. اگر دین به ما فرمود این سه رشته علم را فرا بگیرید، شهید مرتضی مطهری بخشی از عمرش را به آیه محکمه که جهان بینی، فلسفه، کلام و علوم عقلی است، گذراند. بخشی را به فقه و اصول گذراند، بخشی را هم به علوم اجتماعی، اخلاقی و دیگر مسایل گذراند؛ از همین رو مرحوم علامه طباطبایی با یک دست میزان می نویسد با دست دیگر آموزش دینی برای بچه های مدرسه می نگارد. این کار، کار آسانی نیست. حکمای ما غالباً یک قلم دارند؛ یعنی در سطح عالی مطلب

^۱. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۴۱

می نویسند اما کسی که مظهر «عال فی دنوه و دان فی علوه» باشد، هم المیزان را بنگارد و هم راهنمایان را و کودکان مدرسه را هدایت کند، این هنر است. مانند شهید مرتضی مطهری که در ضمن تحلیل آن کتابهای عمیق فلسفی، داستان راستان می نویسد که برای غالب نوسالان و نوجوانان سودمند است؛ چون این سه رشته را به خوبی فرا گرفت. یعنی «آیه محکمه» را خوب خواند، «فریضه عادل» را خوب خواند، «سنت قائمه» را فرا گرفت.

خصوصیت دیگر شهید مرتضی مطهری این بود که او در علم همانطوری که از همان حدیث شریف «من اتجر بغير فقه» برآمد، نه مستعیر بود و نه مستأجر بود نه مدین بود و نه مرتهن، عالمانی که در حوزه و دانشگاه هستند بعضی اهل استعاره هستند؛ یعنی علم را عاریه گرفته اند. در علم استعاره ای، شخص مالک عین نیست یک، مالک منفعت نیست دو، فقط مالک انتفاع است. ظرف عاریه ای نه مال انسان است که بتواند بفروشد و نه در اجاره انسان است که بتواند به دیگری اجاره بدهد و از منفعتش طرفی بیند. استعاره ضعیف تر از اجاره است؛ چون آدم مالک عین نیست یک، مالک منفعت نیست دو، فقط مالک انتفاع است. برخی از مشتغلان علوم حوزوی و دانشگاهی مستعیر هستند نه تنها مالک، علم نیستند، مالک منفعت علم هم نیستند. فقط برای گفتن خوب است. بعضی ها فقط مستاجر حوزه و دانشگاه هستند؛ یعنی دانش را اجاره کرده اند، مالک دانش نیستند. برخی ها مدیون هستند، یعنی وام گرفته اند. این ها هرگز عالم نخواهند بود. بعضی ها هم مرتهن هستند؛ علم را دیگری تولید کرده است، این در گرو گرفته است. هیچ کدام از این ها به جایی نمی رسند. آن که عالم است، کسی است که مالک علم باشد و کسی مالک علم است که کاری به عاریه، اجاره، دین و رهن نداشته باشد. شهید مرتضی مطهری با دیگر متفکران فرق می کند. طلبه هایی که در حوزه هستند، دانشجویانی که در دانشگاه هستند،

این ها باید خودشان را ارزیابی کنند که بعدها چه می خواهند بشوند. یک وقتی کسی شب شده می خواهد وارد اتاقی مطالعه بشود همین که لباس را از تن برگرفت و آماده مطالعه شد، فوراً به سراغ کتاب می رود. این هنوز چیزی فراهم نکرده واردات را حالا با عاریه است یا اجاره یا دین است یا وام هست یا رهن است وارد می کند. مرتضی مطهری پیش از این که دست به کتاب بزند، می نشست فکر می کرد و می گفت این موضوع مسئله، این صورت مسئله، من چه می فهمم، وقتی فکر کرد و تحلیل و تجزیه کرد با این سرمایه دست به کتاب می زد. وقتی دست به نگارش کتاب می برد خیلی ها را پس می زد؛ چون خودش دارای پایگاه علمی بود. کسی که پایگاه فکری ندارد ظرفیتش خالی است. هر چه وارد شد، می پذیرد. می شود مستعیر دیگری، می شود مستاجر دیگری، آن که همین که شب شد می رود و مطالعه می کند، اولین چیزی که برمی دارد کتاب دیگری است. هر چه را که شنید باور می کند. او قدرت داوری ندارد ولی یک متفکر، اول سرمایه خود را تامین می کند. گفت:

چو دریا به سرمایه خویش باش هم از بود خود، سود خود بر تراش^۱

بانک، دارای پول است، موزه ها دارای عتایق هستند ولی همه این ها عاریه ای است. کسی در دریا گوهر نریخت، خود دریا آن را ساخت. این که بعضی از علما را می گویند بحرالعلوم نه برای این است که انبار علوم است، بلکه مخزن علم است و خودش ساخت و گوهر را خودش آفرید. اگر درباره عده ای گفته اند او آدم متبحری است؛ یعنی او آدم بحر اندیشی است. نه این که وقتی شب شد برود به سراغ کتابخانه و کتاب را باز کند. این که کتاب را باز می کند، چون ظرفش خالی است هر چه از این

^۱. شرف نامه (نظامی)، بخش ۲۲

کتاب در آمد در این ظرف خالی می نشیند. این متفکر در نمی آید، حافظ در می آید، اطلاع رسان خواهد شد ولی او مرتضی مطهری نخواهد شد. زیرا قبل از دست بردن به کتاب خودش فکر می کرد. خود امام کتاب زیادی نداشت؛ وقتی وارد منزل علامه طباطبایی می شدید، می دیدید کتاب های زیادی نداشت. این ها پیش از این که به حرفه های دیگران بنگرند، خودشان فکر می کردند و با این سرمایه وارد می شدند، بعد تجارت می کردند، تبادل می شد، تعامل می شد، تقابل می شد، تعاطی می شد، یک جهاد علمی بود. این از خصایص کسانی است که بخواهند عالم ربانی بشوند که نمونه هایی از این را می شود در سیره و سنت جناب شهید مرتضی مطهری بیان کرد، این روش او بود؛ یعنی او فهمید که چه بخواند و هم فهمید چه جور بخواند. این تقریباً کسبی نیست، همان طوری که جمال صوری قابل تحصیل نیست. با مشاطه گری کسی یوسف نخواهد شد. این چنین نیست که این زیبایی کسبی باشد. برخی از جمال ها و کمال ها این ها جزء مواهب الهی است، جزء عطایای الهی است. بعضی آزاد اندیش هستند؛ آزاد اندیش نه به این معنا که بی مرز فکر می کنند، بلکه قدرت اندیشه شان در رهن و وام و اجاره و استجاره چیزی نیست، حر است. وقتی این قدرت، حر و آزاد بود دست و بال مطلب را هم آزاد می کند نه اجازه می دهد اشکالی به حرم امن این مطلب بار یابد و نه اجازه می دهد شبهه وارد شده، بماند. این مطلب را آزاد می کند از هر قیدی از هر شبهه ای از هر نقدی که قابل قبول باشد. این نصیب هر کس نیست. این که می بینید خواجه طوسی اقلیدس را تحریر کرده است، تحریر غیر از شرح است. این کار از صاحب جواهر ساخته نیست. صاحب جواهر آمده شرایع را شرح کرده است شرح، یک مطلب است تحریر، یک مطلب دیگر، خواجه طوسی کتاب بطلمیوس را تحریر کرده است؛ یعنی آزاد کرده است. آزاد کردن غیر از شرح کردن است. مجمل را مفصل کردن، غیر از تحریر کردن است. مبهم را معین و مبین

کردن غیر از تحریر است. طوری مطلب را باز کند که دالان خروجی و ورودی مشخص باشد، صدر و ذیل مشخص باشد، اوج و حضيض مشخص (به تعبیر نمکین و لطیف شیخ عطار در منطق الطیر فراز و فرود) باشد، این کار آدم آزاد است. آزاد اندیشی از برکات است. به معنای رهایی بودن که هر حرف باطلی را بپذیرد، نیست. لذا شما در غالب نوشته های ایشان علامت حریت را می بینید. البته این کسبی نیست، با تلاش و کوشش افزوده می شود. ولی این قدرت کار هر کسی نیست. مثل آهنگ خوب، جمال خوب، خط خوب. این ها درست است با تلاش و کوشش افزوده می شوند ولی بخش اصلی اش هبه الهی است.

پس مرحوم مرتضی مطهری فهمید چه بخواند یک، فهمید چگونه بخواند دو، بعد هم چگونه عمل کند سوم، بخش وسیعی از برکات این شهید بزرگوار علم الوراثة است. این علم الدراسه را همه ما در حوزه ها و دانشگاه داریم. بعد در پایان هم ممکن است خدای نا کرده برسید و بگویید من آنچه خوانده ام همه از یاد من برفت. کم نبوده اند عالمانی از این دست ولی برخی از عالمان هستند که هر چه کهنسال تر می شوند و سن شان بالاتر می رود. فکرشان عمیق تر می شود. سرش چیست؟ چرا بعضی از علوم زود رخت بر می بینند ولی بعضی از علوم هست که از بین نمی روند. آن علم الدراسه که از غیر آمده، از در دیگر آمده از در دیگر بیرون می رود ولی علم الوراثة که از بیانات نورانی امیرمؤمنان رسیده است، این می ماند. در وراثه کسب شرط نیست، پیوند شرط است. ما یک ارث داریم یک مال التجاره. مال التجاره را انسان با کسب به دست می آورد ولی ارث را که با کسب به دست نمی آورد با پیوند به دست می آورد. اگر کسی با خدا و اهل بیت (ع) رابطه داشت، این پیوند باعث می شود به او ارث می دهند. اگر گفته شد علما ورثه انبیا هستند. نه علمای کسبی نه علمای درسی به همین دلیل است. مرحوم کلینی

نقل کرده است و دیگر بزرگان نقل کرده اند که وجود مبارک حضرت امیر و دیگر ائمه (ع) در رابطه علم الوراثة فرموده اند: «اگر کسی عمل کند برای رضای خدا به آنچه که یاد گرفت، آنچه را که نمی داند خدا به او ارث می دهد»^۱.

شهید مطهری چند حجره رو به قبله در مدرسه مروی داشت. سال ۱۳۳۱ از قم آمدند تهران و در شعبه معقول شاگرد اول شدند. دیگری شعبه منقول شاگرد اول شد. در مدرسه مروی یک استاد بود، استاد رسمی برابر وقفنامه؛ مرحوم آیت الله سید عباس فشارکی بودند. ایشان شاگرد مرحوم آقا ضیاء بود که ما خدمتشان رسائل و این ها می خواندیم. یک تالی مدرس داشت که مرحوم آقا شیخ رضا قاضی بود که در کنار حجره ما یک حجره ای داشتند و آنجا روزانه تدریس می کردند. بعد از رحلت ایشان مرحوم شهید مطهری آمد کنار حجره ما؛ منتهی روزها بودند؛ چون متاهل بودند، شب ها در مدرسه نمی ماندند. از سال ۱۳۳۲ تا خرداد ۱۳۳۴ که تهران بودم از نزدیک ارتباط داشتیم، حجره ما هم محل رفت و آمد این بزرگوار و مرحوم آیت الله شیخ محمدتقی جعفری بود و گاهی هم مرحوم آقای آشتیانی ایشان هم شرکت می کردند، مرحوم آشتیانی در همان ایوان حجره ما که مرحوم مطهری ارتباط داشت، خدمت شهید مطهری گفته بود که من مطول را در نزد شما خواندم. مرحوم مطهری در قم این ها را تدریس می کرد و شاگردانی هم مثل آقای آشتیانی داشت که مطول را خدمت ایشان خواندند و دیگر شاگردان نیز همه از اخلاص و صفای ضمیر او به خوبی یاد می کردند. عملاً آثار اخلاص او مشخص بود. چون «عمل بما یعلم»، «ورثه الله ما لم یعلم» شد.

^۱ . الفصول المختاره، ص ۱۰۷

بعضی ها در دنیا خودکفا هستند؛ یعنی مجتهد هستند و نیاز به تقلید ندارند ولی کسی خودکفا باشد در آخرت بسیار کم است. خودکفایی در آخرت این است که وقتی وارد صحنه می شود، خوب اعمال را می سنجند؛ ترازویی است، وزنی است، میزانی است، همه این مواقف حساب و کتاب دارد. یکی از مواقف حساس صحنه قیامت، صحنه توزین است که افراد، عقاید، اعمال و اخلاق را می سنجند. ماها ان شاء الله اگر عمل صالح داشته باشیم، منتظریم ترازو نصب بکنند. ترازو هم مستحضرید دو کفه دارد؛ در یک کفه وزنه می گذارند در کفه دیگر موزون، اگر کسی بخواهد نان را توزین کند، یک کفه اش را سنگ می گذارد و یک کفه اش را نان. وزن می کند که این نان سبک است یا سنگین، در هر میزان، یعنی در هر ترازویی، یک وزنی است و یک موزونی. در قیامت این ترازو را که نصب کرده اند، وزن، سنگ و پارامتر و امثال این ها نیست.

در سوره اعراف فرمود: ﴿وَالْوِزْنَ يُومَدُ الْحَقُّ﴾^۱. نه این که «الوزن حق»، نه این که وزنی است، بلکه وزن، حقیقت است؛ یعنی در یک کفه حقیقت می گذارند و در کفه دیگر اخلاق، عقاید و اعمال می گذارند آنجا سنگ نمی گذارند که نماز را بسنجند، بلکه حقیقت را می گذارند. حقیقت چیست؟ ان شاء الله که رفتیم آنجا مشخص می شود. پس در یک کفه حقیقت می گذارند و در کفه دیگر اعمال، اخلاق و عقاید. اگر حقیقت بود می شود وزین: ﴿فَأَمَّا مَنْ تَقَلَّتْ مَوَازِينُهُ * فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ﴾^۲. و اگر حقیقت نداشت، سبک می شود: ﴿وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ * فَأَمُّهُ هَاوِيَةٌ﴾^۳.

۱. سوره اعراف، آیه ۸

۲. سوره قارعه، آیات ۶ و ۷

۳. سوره قارعه، آیات ۸ و ۹

بعد این حدیث معروف است از وجود مبارک حضرت رسول که خون شهید را با مرکب عالم می سنجند. در آن روز حقیقت، مصلادیق متعددی دارد. آن مرکبی که عالمان دین با آن معارف الهی را نوشته اند، آن حقیقت است و در یک کفه قرار می گیرد و خون شهدا را با مرکب عالمان دین می سنجند. این شهید بزرگوار ما وقتی وارد صحنه توزین شد، وقتی می خواهند اعمال او را بسنجند، هم وزن را به همراه دارد. شهید اول این گونه بود، شهید ثانی این گونه بود. مرحوم آقا شیخ فضل الله این گونه بود. شهدای انقلاب این گونه بودند. شهدای روحانی این گونه بودند. بزرگانی که در راه دین شربت شهادت نوشیدند به تعبیر نظامی «به یک دست گوهر، به یک دست تیغ»^۱ داشتند.

همان گونه که فرمودند: ﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ﴾^۲ شهید مطهری به یک دست مرکب و به یک دست خون، به یک دست وزن و به یک دست موزون داشتند. این در توزین می شود خودکفا. این که می بینید در پس سی سال گذشته با جلال و شکوه همه برای او طلب مغفرت می کنند، علتش این است. می بینید روزانه هزاران نفر در حوزه های علمیه ایران و غیر ایران می گویند قال الشهید الاول رحمه الله، قال الشهید الثانی رحمه الله و... این فخر عالم است که قرن ها بگذرد هر روز هزاران نفر بگویند شهید اول رحمه الله چنین گفت، شهید دوم رحمه الله چنین گفت. این راه برای همه باز است ما اگر توانستیم خودکفا بشویم هم وزن را بیاوریم و هم موزون را یا حداقل یکی از آن دو را بیاوریم. مبدا خدای نا کرده جزو گروه چهارم باشیم. گروه چهارم نه وزن دارند نه موزون بعضی ها هر دو را دارند. بعضی ها وزن را دارند،

^۱ . شرف نامه (نظامی)، بخش ۸

^۲ . سوره حدید، آیه ۲۵

موزون را ندارند. عالمانی هستند که شهید نشده اند، بعضی ها شهدایی هستند که روحانی نبوده اند، عالم دینی نبوده اند. بالاخره یکی از آن دو را دارند. خدای نا کرده اگر کسی فاقد هر دو بود، بدا به حال او؛ مطلبی هست که خواهش می کنم توجه فرمایید؛ اوایل طلبگی من آمدم قم برای زیارت و نه برای درس. رفتم به زیارت مرجع تقلیدمان مرحوم آیت الله العظمی بروجردی. خب اولین باری بود که وارد حوزه شدیم و شیفته روحانیت بودیم و او مرجع تقلید ما بود و دل مان می خواست وقتی وارد قم شدیم، ایشان را هم زیارت کنیم، بی صبرانه منتظر بودیم ایشان از اندرونی تشریف بیاورند بیرونی. من یادم هست یک بزرگواری از تهران آمد و از ایشان پرسشی کرد. تازه آقا از پله های اندرونی پا گذاشتن در صحن بیرونی. از ایشان سوال کردند خواندن قرآن در رادیو چطور است؟ آن روز رادیو جای لهو و لعب بود. ایشان با همان آهنگ نمکین شان فرمودند چون مقرون با آهنگ لهو و لعب است، مکروه است. بسیاری از مراجع ما بیاناتی دارند که رادیو و تلویزیون پخش می کند. بزرگان ما، وعاظ ما اساتید ما، سخنرانان ما چه در حوزه و چه در دانشگاه افرادی هستند بسیار شایسته، چه از نظر علمی و عملی. این ها مطالب حق را به عرض مردم می رسانند. از این کانال جز حق نگذرد وگرنه حق مخلوط را او نمی پذیرد. بعضی از امور (که مخلوط می شوند) مستهلک می شوند، بعضی از امور مهلک هستند. آن اموری که مستهلک می شوند مثل این که اگر یک کسی دیگ بزرگی از آش در اختیار اوست و دارد می پزد، اگر مقداری خاک وارد این دیگ بشود، چون خوردن خاک حرام است (به استثناء تربت سیدالشهداء آن هم به مقدار کم برای درمان) این خاک در دیگ بزرگ مستهلک می شود و دیگر حرمتش از بین می رود ولی وقتی این آشپز دستش خونی شد و یک قطره خون وارد دیگ شد، این مهلک است نه مستهلک. کل آن دیگ را آلوده می کند. اگر خدای نکرده منظره ای باشد که مشروع نباشد، آهنگی باشد

که مشروع نباشد، کسی بیاید که اهل نماز و روزه نیست که مشروع نباشد، هرگز با کار خلاف نمی شود
وفاق را ترویج کرد. این از بیانات نورانی حسین بن علی (سلام الله علیه) است که فرمودند هیچ گاه هدف
وسیله را توجیه نمی کند و هرگز نمی شود از راه خلاف به مقصد صحیح رسید. مقصد صحیح، مقصود
طیب را در درون خود دارد.